

مذکر احباب

از ادای اربعین زر طلب کرده ؛ خواجه^۱ گفته اند که باعث قبول
زر آن بود که^۲ هرکاری را چهل روز بی ترک بکنند دیگر ترک آن
نمی کند و گرنه به جهت نماز کردن کسی را زر نمی دهند. او در جواب
ق ۱۱۰/الف گفته / من می^۳ دانستم که^۴ خلاف وعده خواهید کرد از آن سبب
نمازها را بی طهارت گذاردم .^۵ طبع نیکو دارد و این^۶ رباعی را در عذر
خواهی پدر گفته .

رباعی :

تفسیر کلام است ادای پدرم شاهان جهان همه گدای پدرم

- (۱) ب م و ع ا : خواجه گفته اند الخ ؛ اس : خواجه مولانا فرموده اند .
(۲) ب م ؛ آن بود که هر کاری را الخ ؛ ع ا : هر کاری که کسی چهل روز
بی ترک بکنند دیگر آن نمی کند و گرنه به جهت نماز بکسی زر نمی دهند گفته
که می دانستم که خلاف خواهید کردن به تمامی نمازها را بی طهارت گذاردم ؛
اس : که کاری چهل روز با مواظبت می نماید عادت می شود و بعد
از آن ترک او نمی تواند نمود و گرنه به جهت نماز گذاردن بکسی زر نمی دهند
.... که خلاف وعده خواهند نمود نمازها را به همه بی طهارت خوانده ام ؛
امثال این حکایات از و بسیار منقولست ؛ (۳) ب م ؛ نمی دانستم ؛ (۴) ب م ؛
خلاف وعده ؛ (۵) ب م ؛ طبع نیکو دارد ؛ ع او اس ندارد ؛ (۶) ب م ؛ و این
رباعی الخ ؛ ع ا : و در عذر خواهی این رباعی را گفته ؛ اس : این رباعی را
در معذرت پدر خود گفته ؛ (۷) ب م ؛ همه ؛ ع او اس ؛ جمله .

مذکر احباب

روزان و شبان در قدمش می‌گرددم تا در حق من بود دعای پدرم

ذکر عبد الله گوینده

از عجدیان است و به گویندگی مشهور است . در خدمت
فضلاء می‌باشد ، و گاهی به شعر توجهی می‌کند . این رباعی را گفته
به فقیر فرستاده بود .

رباعی :

بادل گفتم شبی ز افسانه عشق بچون صفتان شدند دیوانه عشق
عشق است چو شمع هر طرف سوختنی‌ها جمع آمده گشته اند پروانه عشق

ذکر مولانا یاری هری

از شعرایی کهنه هری است ، و صاحب دیوان است ، و سخنان
او بی صورتی نیست و این مطلع او شاهد حال اوست .

نظم :

چون ز معنی نیست خالی عاشق صورت پرست

پی به معنی می‌برد عاشق به هر صورت که هست

(۱) ب م : روزان شبان ؛ ع ا : روزان و شبان ؛ (۲) ب م : در حق من ؛
اس : نادر پی من ؛ (۳) ب م : ذکر عبد الله گوینده ؛ ع ا و اس : احوال
عبد الله گوینده ندارند ؛ بلکه از مولانا یاری نوشته آید ؛ (۴) ب م : سوختنی ؛
مرتب : سوختنی ها ؛ (۵) ب م و ع ا : مولانا یاری هری از شعرای کهنه هری
السخ ، اس : مولانا یاری از شاعران کهنه خراسان است . اشعار بسیار دارد .
دیوانه مرتب ساخت و این مطلع بدو منسوب است ؛ (۶) ع ا : سخنانش .

فصل دوم در ذکر جماعتی که فقیر ایشان را ملازمت
نموده و بسن شیوخت رسیده و در غیر بخارا ساکن اند
ذکر جمیل جناب خواجه معین

از بنابر زادگان خواجه احرار است . سلوک ملوکانه می کرده
و در بذل و سخا مبالغه می نموده . مدتی در هند بوده و سلاطین آنجا
مقدم شریفش را غنیمت شمرده اند و به مضمون ع :
در پائی تو ریزم آنچه در دست منست
در اکرام خواجه تقصیر می نموده اند . بعد از آن به تقریبی به جانب

(۱) ... ندیده و ملازمت نکرده و به سن شیخوخه رسیده در بخارا ساکن
نیستند ؛ اس : ملازمت نکرده بسن شیخوخه رسیده (ط) در بخارا ساکن
نیستند (ظ) بر حاشیه (ط) رسیده ؛ (ظ) هستند ؛ (۲) اس : ذکر جمیل افتخار
الاکابر والاشراف الخ (۳) ب م : بنابر زادگان ؛ ع : بنابر خواجه احرار ؛ اس :
ولد امجد حضرت خواجه خاوند محمود بن حضرت خواجگان حضرت قطب الابرار
حضرت خواجه احرار است (قدس سره) ؛ (۴) ب م : سلوک ملوکانه ؛ ع ا
و اس : ملوکانه سلوک ؛ (۵) ب م : می کرده ؛ ع ا : می نموده اند ؛ اس :
می نموده ؛ (۶) ب م : و در بذل الخ ؛ ع ا و اس ندارد (۷) ب م : مدتی در
هند الخ ؛ ع ا : مدتی در هند بوده اند و سلاطین . . مقدم ایشان را . . شمرده ؛
اس : و مصاحبت همایون بادشاه می کرده ذات شریفش از فضائل خالی نبود
به تقریبی الخ ؛ (۸) ب م : به مضمون ع در پائی تو الخ ؛ ع ا : . . منست
خدمتگاری ایشان تقصیر می نموده اند ؛ اس ندارد ؛ (۹) ب م : بعد از آن به
تقریبی الخ ؛ ع ا : بعد از آن . . توجه نموده ؛ اس : خالی نه نبود به تقریبی بخانب
کاشغر افتاده سلاطین آنجا مقدم شریفش او را غنیمت شمرده به صحبتش =

مذکر اجناب

کاشغر توجه کرده / و به ' پادشاه عالی جاه آنجا عبدالرشید خان آشنای ق ۱۱۰ / ب
و مصاحبت می نموده ، و 'خان مذکور خواجه را اعزاز و اکرام نموده ' ،
از سایر اقران ممتاز و سرفراز می داشته ؛ و خواجه را از فضائل و قوفی
بوده ، و به تخصیص در فن موسیقی دستی داشته ؛ ' و این غزل خان را که
مذکور می گردد ، در آهنگ نوا صوتی بسته .

غزل :

به عندلیب ندارد سر سخن گل سرخ
مگر که مهر نهاد است بر دهن گل سرخ
از مهر قدمت ای گلزار غنچه دهن
ورق ورق شد و افتاد در چمن گل سرخ
رشیدی از گل و گلشن نمی برم بوی
به ناز تا نه دهد گلرخنی به من گل سرخ

= راغب بوده اند و حضرت رشید خان .

(۱) ب م : و به پادشاه الخ ؛ ع ا : بحضرت بادشاه عادل فاضل مجد رشید خان
مصاحبت می کرده اند ؛ اس : راغب بوده اند و حضرت رشید خان به خواجه
التفات بسیار می نموده و این غزل ؛ (۲) ب م : و خان مذکور الخ ؛ ع ا :
و ملازمان خواجه را باعزاز و اکرام نموده از اقران ممتاز و سرفراز می داشته اند
و این غزل خان و این ندارد ؛ (۳) ب م : و این غزل خان الخ ؛ ع ا : و این غزل
خان در آهنگ نوا صوتی بسته غزل : اس : این غزل خان را خواجه در آهنگ
صوتی بس نیکو بسته ؛ (۴) اس : برائے ؛ (۵) ع : رشید ؛

مذکر احباب

و حضرت 'خواجه معین را اشعار بسیار است . ملا حضوری کاشغری
به فقیر گفت که ابراهیم میرزا این غزل گفته بود و بکاشغر فرستاده
مطالعش اینست .

نظم:

آشنا شد بمن آن عشوه گر اندک اندک

ماند آن عشوه گری ها ز سر اندک اندک

خدمت خواجه تتبع نمودند و این بیت از آن غزل است .

بیت:

آنچه مطلوب من بی سر و سامان می بود

روی بنمود بمن این سحر اندک اندک

ذکر جمیل قاضی میر

از قدیم قضای ولایت تاشکند^۱ متعلق بجماعت ایشان می بوده ،

و همیشه سخا و کرم در آن خاندان می بوده ، و اطوار سنجیده ستوده

(۱) ع: ا: و حضرت خان را اشعار ترکی و فارسی بسیار است و فضایل ایشان پیشتر

و خواجه بشعرگاهی التفاتی می نموده اند ملا حضوری الخ (۲) ع: ا: این مطلع

را گفته بود که مطلع: آشنا شد الخ ؛ (۳) ع: ا: خوجه تتبع نمودند ؛ (۴) ب م :

قاضی میر ؛ ع: ا: میر قاضی ؛ اس: احوال قاضی میر ندارد بلکه ذکر جمیل شیخ

خلیل الله دارد که در ب م و ع: ا: غالباً ضبط تحریر نشده ؛ (۵) ع: ا: تعلق بجماعت

ایشان دارد و همیشه باطوار ستوده آنجماعت مشهورند ؛

مذکر احباب

آن جماعت مشهور است و سلاطین عظام تعظیم و تکریم ایشان به واجبی می نموده اند و جناب میر با کثیر فضائل آراسته است، و يك^۱ چند تحصیل علوم در سمرقند در درس عالم ارجمند مولانا احمد چند^۲ نموده بود، و به سلوک^۳ طریقه در طریقه سنیه کبرویه می نماید، و به صیقل^۴ مجاهده زنگ ق ۱۱۱/الف عوارض از آئینه دل می زداید، طبعش^۵ خوب و سخنانش مرغوب است، و این غزل^۶ رنگین از آن جمله است.

غزل:

ز هجران بی سروسامانم امروز
بجان از محنت هجرانم امروز
چو گوی افکنده در گوی توام چرخ
از آن سر گشته^۷ دورانم امروز
ز سوز عشق آن ماه جهان گرد
بگردون می رسد افغانم امروز
ز من گر خورده^۸ بینی^۹ مکن عیب
که من مست می جانانم امروز

(۱) ع: ا: و سلاطین تعظیم ایشان به واجبی می نمایند؛ (۲) ع: ا: تحصیل يك چند؛
(۳) ع: ا: جنید؟ نموده و سلوک؛ (۴) ع: ا: سلوک در طریق کبرویه؛ (۵) ب: م:
به صیقل مجاهد زنگ عوارض از سینه دل می زداید؛ ع: ا: مجاهده زنگ از آئینه
دل می رباید؛ (۶) ع: ا: طبع خوب و سخنان؛ (۷) ع: ا: غزل از آن جمله؛ (۸) ع: ا:
سرگشته و حیرانم؛ (۹) ع: ا: خورده آمده مکن عیب؛

مذکر احباب

وقتی آن نسخه فقیر به نظر شریفش در آمده این رباعی^۱ نوشته فرستاد چون در لباس دعاست بنا برین تبیعا الحلق کرده شده و هو هذا .

رباعی :

^۱ این نسخه دلکشا که آمد به نظر

کرد از دل^۲ من محنت ایام بدر

داریم طمع آن که بروز محشر

یابد نظر قبول از خیر بشر

ذکر جمیل میر^۳ خجندی

خود را از سادات کثیر البرکات می شمارد . تحصیل فضائل نموده ،

و در قواعد شعری وقوف تمام دارد ، و در گفتن مصنوعات قدرت

عظیم ازو ظاهر می شود .^۴ ازان جمله قصیده گفته است که ازان

هشت قصیده مستخرج می گردد ،^۵ و از مجموع آن ابیات کثیره بیرون

می آید ، و مشجر و معقد را بسیار خوب و مرغوب می گوید . ازان

جمله مطیری باسم ابدال سلطان گفته و این بیت را در هشت جای که

ملتقای گره است تقسیم کرده است .

(۱) ع ا : رباعی را نوشته چون در لباس دعاست تبیعا نوشته شده رباعی سه

(۲) ب م : ای ؛ (۳) ب م : از دل محنت ؛ ع ا : از دل من محنت ؛ (۴) ع ا و اس :

احوال میر خجندی ندارند ؛ (۵) ب م : از جمله ؛ مرتب : ازان جمله ؛ (۶) ب م :

آن مجموع آن ؛

بیت:

هست در جود چو حاتم سه و سال / ق ۱۱۱/ب

وارث ملک سمرقند ابدال

و فقیر مطیری در مدح حضرت عید الله خان خلد الله ملکه گفته است
به تقریب میر مذکور ، و لفظ مرغ زاد ریت ملزم گشته ، و چشم
و منقارش از کنایت حاصل کرده ، و این بیت را در هشت جای
تقسیم نموده .

مطلع:

هست مرغ دلم ای جان خوش حال

تا نمودی برخ آن دانه خال

و این بیت را معمای باسم خان ساخته و مشجری نیز به تقریب میر گفته
و نام درختی را ملزم گشته و چون معقد در خطر بود باو ملتفت نشد .

ذکر جمیل قاسم گاهی

از شاعران قدیم و خوش طبعان ندیم است . اشعار^۱ شیرینش را
طوطیان هند شکر بکار^۲ می برند ، و در فن^۳ موسیقی ید طولی دارد و این

(۱) ع: ا: قدیم ندیمست ؛ اس: و یاران ندیم است ؛ (۲) اس: اشعار شیرینش
را طوطیان هند بجای شکر بکار ؛ ب م و ع: اشعار شیرین او را چون طوطیان شکر
(۳) ب م: شکر کار می برند ؛ ع: شکر بکار ؛ (۴) ع: ا: در موسیقی دست
قوی ؛ اس: در موسیقی وقوف تمام ؛

مذکر احباب

غزلش را صوتی^۱ نیکو بسته .

نظم :

چو سایه مهرهیم به هر سو روان شوی
شاید که رفته رفته بما مهربان شوی
ای پیر عشق صحبت یوسف رخی طلب
نبود عجب که همچو زلیخا جوان شوی
گاهی تو بلبل چمن آرای کابلی
زاغ وزغن ته که به هندوستان شوی
مذکر مولانا و اصلی^۲

از مرو است در لباس انقطاع و تجرد^۳ زندگانی می کند ، و به
همه مخلوقات بنا بر مضمون الشفقة علی خلق الله بمرحمت پیش می آید
سخنان خوب^۴ دارد و این دو بیت^۵ رنگین از اشعار او مذکور می گردد .

نظم :

لاله گل ، نسرین گل و ریحان گل است
هر طرف روی نهی چندان گل است

(۱) ب م : صوتی نیکو گفته ؛ اس : در آهنگ بجم صوتی بسته ؛ ع ا : صوتی
نیکو بسته ؛ (۲) و (۳) ع ا و اس ندارد (۴) ب م در عبارت سرخی ذکر
مولانا اصلی حذف شده - از ع انوشته آید ؛ اس احوال مولانا اصلی ندارد ؛
(۵) ب م : مجرد ؛ ع ا : تجرد ؛ (۶) ع ا : دارد ؛ ب م : از مرویست ؛ (۷) ع ا :
از اشعار رنگین اوست .

مذکر احباب

غنچه را گل در گریبانست و بس
از گریبانی یلر تا دامان گل است
و باین بیت بسیار افتخار داشته .
آن گرد باد نیست بگرد سرای تو
سرگشته است رقص کنان در هوای تو
ذکر مولانا قوسی^۱

از اقربای^۲ / جناب ارشاد پناه مولانا لطف الله است^۳ و این مطلعش ق ۱۱۲/الف
بسیار نیکو^۴ و واقع شده است .

بیت :

ابروان نیست برخسار تو ای صنع اله
دو هلال اند نمایان شده در يك سرماه

ذکر مولانا منصور^۵ تبریزی

از ولایت ساوه است . اما به^۶ تبریزی مشهور گشته .^۸ بقرا حمید

- (۱) باین مطلعش اعتقادی داشته ؛ (۲) ب م : مولانا قدسی ؛ ع ا : مولانا قومی ؛
اس ندارد ؛ (۳) ب م : جناب ارشاد پناه ؛ ع ا : ارشاد پناهی جناب مولانا ؛
(۴) ب م : است و این ؛ ع ا : طبع نیکو دارد ؛ (ه) ع ا : خوب واقع شده ؛
(۶) احوال مولانا منصور تبریزی در ب م و اس مذکور است ؛ ع ا ندارد ؛
(۷) اس : ملقب به تبریزی گشته ؛ (۸) ب م : بقرا حمید رفته الخ - چیده ؛ ع ا :
مدت مدید در مسافرت نموده و بخدمت محاریم عظام رشیده از حدایق حقایق
ایشان شقایق می چیده - در خدمت ؛

مذکر احباب

رفته . بلطف حمید بچید آنجا قرار گرفته ، و گاهی بطریق تجارت سیر
بلاد می نموده اتفاقاً طوطی شکر بخای طبعش مائل هند گشته ، و مدتی
در سواد آرامیده ملازمت حوالی و اهالی آنجا نموده و از حدایق دقایق
ایشان شقایق حقایق چیده و در خدمت پیرام خان تقریبی داشته .
صاحب دیوان است و اکثراً نظمش غزل است و گاهی در میدان قصیده
نیز فرس فراست می دواند و از فارسان میران فصاحت باز نمی
ماند . الحق منصور شاعر پر زور شیرین گفتار است سخنان بلندش پائدار .
اشعارش در مجلس فقیر بسیار مذکور شده ، و باعث گفت و شنود
یاران گشته . ^۶ قریب سی غزل بدین تقریب گفته ، و این ^۲ غزلش بغایت
نیکو واقع شده .

غزل :

آب خضر ز معجز لعل تو جان گرفت

عیسی دمی ز لعل تو جان می توان گرفت

(۱) ب م : اکثر نظمش غزلست ؛ ع ا : بیشتر گفتارش غزلست ؛ (۲) ب م :
نیز فرس الخ ؛ ع ا میدان قصیده فرس فراست می داند ؛ (۳) ب م : باز نمی
ماند ؛ ع ا : در نمی ماند ؛ (۴) ب م : سخنانش بلندش ؛ مرتب : سخنان بلندش ؛
ع ا : سخن بلندش ؛ (۵) ع ا ؛ آیات او در محفل این فقیر مذکور گشته باعث
گفت و شنید گردیده ؛ (۶) ع ا : قریب سه سی غزل باین تقریب گفته
شده ؛ (۷) و این غزل را به تقریب ملا شریف در تبریز گفته بود آب
خضر الخ ؛

مذکر احباب

واقف نگشت یکسر مو از دهان تو
عقلم که نکته هر خرد خرده دان گرفت
گفتی رقیب را که سگ آستان ماست
او را بجای توان سگ آن آستان گرفت
در سرفناذ آتش غصیرت مرا چو شمع
هر گه که نام غیر ترا در زبان گرفت
حاصل نکرد جز غم و اندوه عاشقی
منصور تا بکوی محبت مکان گرفت
و فقیر در جواب چنین گفته .

آب خضر که هر دم ازو جان توان گرفت
توان به بیش لعل لبش در دهان گرفت

آذکر مولانا شفیعی

از ولایت شام است طبع لطیف دارد ، و این مطلع بسود
منسوب است :

حدیثی دارم از نابود و بود آن دهن با او
نمی دانم چسان پیدا کنم راه سخن با او

(۱) ب م : خرده دان ؛ ع ا : خرده توان ؛ (۲) ع ا : و فقیر در جواب چنین گفته
البح ؛ ب م ندارد ؛ (۳) ع ا و اس : ذکر احوال مولانا شفیعی دارند ؛ ب م ندارد ؛
(۴) ع ا : می باشد ؛ اس : است ؛ (۵) اس : و فضیلت تمام دارد و این مطلع را
از گفتار اوست ؛ مراتب : این مطلع از ؛ (۶) ع ا : آن و من با او ؛ اس : آن
دهن با او ؛ مراتب : با او ؛

مذکر مولانا نهانی

به صنعت شانه تراشی مشهور است و در آ قدم درویشانه افتاده
خاک صفت زندگانی می کند . اشعار نیکو دارد و این مطلعش به غایت
مشهور است .

مطلع :

طواف کعبه و رنج سفر چه درد سراست این
بگرد کوی تو گرم که کعبه دگر است این
ذکر محمود بیگ سالم

از امراء معتبر ترکان بوده . اکنون در لباس فقر گوشه قناعت
اختیار نموده ، در نواحی تبریز باغی بس نیکو رسانیده ، اشجار غریب
و اثمار دلفریب دارد .

بیت :

سبزه بیدار و آب خفته درو بوی گلها رسیده فرسنگی

(۱) ب م : نهالی ؛ ع او اس : نهانی ؛ (۲) ع او اس : به صنعت شانه
تراشی . . نا اشعار نیکو ؛ ب م این عبارت ندارد بلکه نهالی اشعار نیکو دارد
الخ ؛ (۳) ع ا : و در قدم درویشانه . . . زندگانی می کند ؛ اس : و پیوسته
در سر حلقه درویشان خاک صفت معامله می کند بصدریان مدح ایشان انشا
می کند ؛ (۴) ب م و ع او اس : اشعار نیکو دارد ؛ (۵) ب م و ع ا : بغایت
مشهور ؛ اس : مطلعش مشهور ؛ (۶) ب م : ذکر محمود بیگ سالم ؛ ع او
اس ندارد ؛

مذکر احباب

و به مثنوی و قصیده مشهور است ، و درین ایام به تبع یوسف زلیخا مشغول است . و این قطعه را به تقریب حضرت مولانا جامی قدس سره گفته است .

مطلع :

گهی کز قامت رعنا غزالی نشانم در ریاض جان نهالی
چو در آب و زمین جان ناشاد شود نازک نهالش سرو آزاد
دواند ریشها براستخوانم به پیچد خوش بر رگهای جانم
به نندی از برم گیرد کناره شود رگهای جانم پاره پاره

ذکر مولانا قدسی

پاکیزه^۱ روی مشهور است . آیات^۲ خوب و اشعار مرغوب دارد و این غزل بدو منسوب است .

غزل :

ای به خنده لعلت رامیل شکر فشانی
ز آن در لب چه شیرین ست خندهای پنهانی
از در چشم تو در گز^۳ رسم مردمی ناید
کافران کجا دنت^۴ شیوه مسلمان

(۱) ب م و ع : مولانا قدسی پاکیزه ؛ اس : مولانا قدسی فرغانگی مرد
پاک رو پیوسته در اشعار معنی کثیره طاهر می نمود و این غزلش شهرت تمام
دارد ؛ (۲) ب م : پاکیزه روی ؛ ع ا : پاکیزه گوی ؛ (۳) ب م : آیات خوب ؛
ع ا : بیخندان خوب ؛ (۴) ب م : هرگز رسم مردمی ناید ؛ ع ا : ناید رسم
مردمی هرگز ؛

مذکر احباب

چون تو یوسف مصری ای پری^۱ عجب نبود
بر دوت عزیزان را آرزوی درباری
بس که کوکب سعدی بر^۲ سپهر نیکوئی
می سزد که گویندت^۳ مهر و ماه تابانی
می کنی شکر ریزی از شکر ابان قدسی
طوطی شکر خای در فن سخن دانی

ذکر مولانا فروغی

ق ۱۱۳/الف از سمرقند است ، در شعر شهرتی دارد / و چراغ سخنش بی فروغی
نیست و این مطلعش در^۴ سپهر سخنوری اظهر من الشمس است .

مطلع :

فگنده غبغبی چون قرص مه خورشید تابانش
هلال عید را نموده از طوق^۵ گریبانش
و این مطلع نیز از سخنان رنگین اوست .

بیت :

سایه بزمین از قد دلدار فتاده یا سرو سہی در قدم یار فتاده

(۱) ب م : ای پری عجب نبود ؛ ع ا : در لطافت و خوبی ؛ (۲) ب م : بر ؛ ع ا :
در ؛ (۳) ب م : که گویندت ؛ ع ا : ترا گویند ؛ (۴) ب م و ع ا : در ؛ اس :
بر ؛ (۵) ب م : اطراف گریبانش ؛ ع ا و اس : طوق گریبانش ؛ (۶) ب م :
و این مطلع نیز - یار فتاده ؛ ع ا و اس ندارد ؛

ذکر مولانا عبدالصمد

از بدخشان است . و شعرش نیاز مندانه^۱ واقع شده است و این^۲
مطلعش شاهد حال و مین این مقال است .

نظم:

بر سر دلیبری معشوق را صد گونه ناز

عاشق بیچاره را بر خاک غم روی نیاز

ذکر مولانا بیخودی

از بلخ است . اشعار نیکو دارد و این^۳ مطلع بدو منسوب است .

بیت:

گر ابروی ترا نشدی ماه نو غلام ایام هرگزش نه نهادی هلال نام

ذکر مولانا روتقی

از بدخشان است ، و جواهر سخنش نزد جوهریان بازار معانی
قیمتی دارد . و این مطلع رنگین ازوست .

(۱) ب م : درد مندانه واقع شده است ؛ ع ا : نیاز مندانه واقع شده ؛ ا س :
نیاز مندانه است ؛ (۲) ب م : و این مطلعش شاهد الخ ؛ ع ا : این مطلعش مین
الخ ؛ ا س : این مطلع ازوست ؛ (۳) ب م : و این مطلع بدو منسوب است ؛ ع ا :
این مطلع از اشعار رنگین اوست ؛ ا س : این مطلع ازوست ؛ (۴) ب م :
و جواهر سخنش - رنگین اوست ؛ ع ا : - نزد صرافان معانی - رنگین اوست ؛
ا س : بدخشان است و این مطلع ازوست ؛

مطلع:

در بدخشانم و صد کوه^۱ بسلا برجام
کان لعل است ازان دیده خون افشانم

فصل سیوم از باب چهارم

در ذکر جماعتی که فقیر ایشان را ندیده و به سن

شیخوخت نرسیده ساکن بخاراند^۲

ذکر مولانا عیدی^۳

از شعرای نور رسیده است طبع خوب دارد و سخنانش بی لطافتی

نیست و این غزل از سخن سنجیده اوست .

غزل:

از دیدن تو قطعاً نتوان طمع بریدن

چشم منی و باشد چشم از برای دیدن

(۱) ب م : صد کوه بلا ؛ ع ا و اس : صد کوه بلا ؛ (۲) ب م : بخار آیند ؛ ع ا :

بخارا نیستند ؛ (۳) ب م ؛ مولانا عیدی ؛ ع ا : مولانا عیدی ؛ ب م و ع ا : متفق

العبارت ؛ اس : ذکر جمیل قاضی سعید خزاری دارد و زان بعد احوال مولانا

عیدی اما عبارت دیگر است ؛ (۴) ب م : از شعرای نور رسیده انج ؛ ع ا : از

شعرای نور رسیده این عهد است ؛ طبع لطیف دارد و سخنش بی نمکی نیست

و این غزل از سخنان رنگین اوست ؛ اس : نامش نورالدین مجد است از شعری

نور رسیده این عهد است طبع نیکو دارد و این مطلع را خوب گفته سه ؛

مذکر احباب

شهادت و قامتش را ای فاخته یاد آر

آموز در هواش از چشم من پریدن

از جان گذشت تیرش بر دل رسید گفتم

تا کی شکستگان را خواهی بجان رسیدن

ق ۱۱۳/ب

صد بار اگر به پیچی بر خود (چون) غنچه توان

از باغ وصل يك گل بی خار هجر چیدن

منعم مکن آچو عبیدی از کوی عشق بازی^۱

گر سر^۲ رود نخواهم زین کوی پاکشیدن^۳

ذکر مولانا طاهر قاضی

از شعرای جدید است^۴ و طبعش^۵ بی حدتی نیست^۶ و^۷ این مطلعش

مشهور است .

مطلع :

اغیار خواست قتل من آن بی وفا نخواست

خلقى برین^۸ شدند و لیکن خدا نخواست

(۱) ع: ا: به یاد آر؛ (۲) ب م: بر خود غنچه؛ مرتب: (چون) غنچه (۳) ب م:

عبیدی؛ ع: ع: عهدی؛ (۴) ب م: بازی؛ ع: بازی؛ (۵) ب م: سرود؛ مرتب:

سرود؛ (۶) ب م و ع: پاکشیدن مولانا طاهر قاضی؛ اس: در قصیده

گویی نیز قوتی دارد و این بیت او شاهد این معنی است

گشت ملك رزمگه به مثل بادشه خیل کواكب سیاه گرد سپه کپکشان

ذکر مولانا طاهر قاضی السخ؛ (۷) اس: و طبع نیکو دارد؛ (۸) مطلع او

مشهور؛ ع: . . . مطلعش بسیار مشهور؛ (۹) ب م: بحد؛ ع: و اس: برین؛

ذکر مولانا میر محمد

از طالب علمان مشهور است، و بافاده و استفاده^۱ مشغول است،
و گاهی بشعر توجیهی دارد، و این مطلع را برای^۲ میرزا نیاز گفته
دل را بیاد^۳ هر که ز عشق مجاز داشت^۴
جان را بکف نهاد و به میرزا نیاز داد

ذکر مولانا ناظری^۵

از یاران خوش طبع است، و این بیت^۶ رنگین از اشعار اوست.

نظم:

از خط فرمان^۷ حسنش گر زبانم سر کشد

از پس^۸ سر همچو تا فرمان زمان^۹ خود کشم

ذکر مولانا شکری

از شاعران نوخیز شکر ریزست، و این مطلع^{۱۰} بدو منسوب است.

(۱) ع: مشغولی می نماید؛ (۲) ع: توجیهی می کند؛ اس: شعری پردازد؛

(۳) ع: او اس: بجهت؛ (۴) ب: م: به یاد داد؛ ع: او اس: بیاد هر که؛ (۵) ب: م:

و ع: داشت؛ اس: داد (۶) ب: م و ع: مولانا ناظری؛ اس: احوال ناظری

ندارد؛ (۷) ع: از اشعار نمکین اوست؛ (۸) ع: خط و فرمان؛ (۹) ع: از پس

(۱۰) ع: زبان؛ (۱۱) ع: این مطلع شیرین رنگین بدو منسوب است؛ اس:

این مطلع ازوست.

مطلع:

به ناکامی جدا تا چند باشم از سر کویت^۱

بود روزی که ^۲یابم ره بکام خویشتن^۳ سویت^۴

فصل چهارم از باب چهارم

در ذکر جماعتی که فقیر ایشان را ملازمت نموده

و به سن شیخوخت نرسیده اند و ساکن بخارا نیستند

ذکر جمیل افتخار الاکابر* خواجه حسن نقشبندی از اولاد کرام

حضرت قطب الواصلین خواجه بهاء الحق والدین^۱ است . پیوسته^۲

باطوار حسنه و کردار مستحسنه تهذیب اخلاق کرده ، و طبع سلیمش

را که جامع مجموع فضل و کمال و صنایع مصنوعه فکر و خیال است

همیشه در^۳ تحقیق مشکلات حقائق و تدقیق معضلات دقایق بوجه^۴ حسن

(۱) ب م و اس : سر کویت ؛ ع ا : سر کویش (۲) ب م و ع ا : یابم را ؛ اس :

ره یابم ؛ (۳) ع ا : سویش ؛ اس : سویت ؛ (۴) اس : ذکر تدری دارد ؛ ب م و ع ا :

ندارند بلکه فصل چهارم از باب چهارم الخ ؛ (۵) ب م : افتخار الاکابر خواجه حسن

خالد از اولاد کرام حضرت الخ ؛ ع ا : افتخار الاکابر خواجه حسن نقشبندی

از اولاد عظام قطب الواصلین ؛ اس : افتخار الاکابر والاشراف خواجه حسن

نقشبندی از اولاد عظام و احفاد کرام عالی حضرت کروی مکرمت قطب

الواصلین ؛ (۶) اس : الحق و الحقیقه و الدنیا و الدین ؛ (۷) اس : است اطوار

حسنة و کردار مستحسنه دارد ؛ (۸) ع ا : به تحقیق مشکلات ؛ (۹) ب م :

بروجه حسن و به اطوار احسن ، ع ا و اس : بوجه حسن و به طور احسن ؛

ق ۱۱۴/الف / او به طور احسن مشغول می نموده .

بیت:

آنکه در هر حسن از نامش بود حسنی^۱ دیگر

مظهر خلق حسن مجموعه فضل و هنر

و با وجود کثرت مشاغل جاه و جلال طریق تواضع و نیازمندی را^۲

بیشتر می پیموده ، و به لذات^۳ جسمانی التفات نمی نموده و همواره در پی

تحصیل التذات معنوی^۴ می بوده طبع^۵ موزونش مطلع دیوان متانت و بیت

القصیده فطانت است . اشعار خوب و گفتار مرغوب دارد این مطلع از

جمله کلام درر بار^۶ گوهر نثار اوست .

مطلع:

دل برد ز من چشم سیاهی به نگاهی

شیرین^۷ دهنی لب شکری روی چو ماهی

(۱) ع ب م و ع ا: می نموده ؛ اس: می نماید ؛ (۲) ع ا: حسن دیگر ؛ (ب) ع ا:

نیازمندی بیشتر بنمود ؛ اس: بیشتر از بیشتر پیموده ؛ (۳) ع ا و اس: مرام

جسمانی التفات ننموده ، همواره ؛ (۴) ب م: معنوی روحانی می بوده ؛ ع ا و

اس: معنوی می بوده ؛ (۵) ب م و ع ا: طبع موزونش مطلع الخ ؛ اس: گاهی

بگفتن شعر میل می نموده و این مطلع از سخنان شریف اوست ؛ (۶) ب م: درر بار

گوهر الخ ؛ ع ا: درر بار اوست ؛ (۷) ع ا: شیرین دهن لب شکر روی چو ؛

اس: شیرین دهن و لب شکری روی چو ؛

مذکر احباب

در بلده کابل ساکن است ، و سلاطین آن دیار مقدمش را مغتم می دانند .

ذکر جمیل میر باقی کاشانی

از سادات کاشان است ، و فضیلت تمام دارد و گاهی بجهت اشراح قلب بشعر التفاتی می گمارد ، و قصیده ردیف گل کاتبی را تتبع نموده است و خوب گفته و این بیت از آنجاست .

(۱) ب م و ع ا : در بلده کابل ساکن است ؛ اس : در بلده کابل مقدم شریفش را الخ ؛ (۲) ب م : سلاطین آن دیار ؛ ع ا : سلاطین عظام مقدمش را ؛ (۳) ع ا : مغتم دارند ؛ اس : سلاطین عظام داشته باعزاز و اکرام مشغولند بلکه تمام امور سلطنت را به ملازمان خواجه مفوض داشته اند ؛ (۴) ب م و اس : میر باقی کاشانی ؛ ع ا ؛ بعد از احوال شیخ زین ، عهد میرک ، سلطان عادل لاری ، بیروم خان ، مظفر برلاس ، حیدر علی شیر ، علی بیگ ، همدم کوکا ، محرم کوکا ، میرزا الوغ بیگ ، سید شاه کسبی ، ملازاده لاهجانی ، مولانا کوکبی ، مولانا سنگی ، امیددی عراقی ، مولانا محرمی ، مولانا شوقی ، خواجه کابلی ، عبد الوهاب ؛ ملا و انبی ، شاه صفی الدین ، قدسی تبریزی ، مولانا طائی ، مولانا باقی ، قاضی رضائی ، مولانا شوخی ، خواجه هاشمی صدیقی ، عهد امین زاهد ، شمس الدین ، غیاث الدین بحرآبادی ، سید غوث میرک ، میرزا اوالی ، بیروم سیاه ، فصل در جماعتی که فقیر ایشان را ملازمت نکرده و به سن شیخوخه نرسیده در غیر بخارا مدفونند . شیخ عماد الدین حاجی ذکر میر محمد باقی کاشانی آید الخ ؛ (۵) اس : اشراح بشعر مانتت بگردد ؛ ع ا ؛ بشعر توجهی می نماید ؛ (۶) اس : و این بیت از اشعار رنگین اوست ، کلک تحریرم ؛

مذکر احباب

بیت:

کلك تحریرم همه گلہای تر آوردن بار
کس ندید است از فی خشکی که آردن بار گل

ذکر جمیل مولانا محمد شریف صدر

از اند جان است کسب فضیلت نموده است . و سلاطین عظام
اورا به منصب صدارت معزز گردانیده اند . اشعار نیکو دارد و این
مطلع را گفته و بخارا فرستاده بود .

نظم:

ق ۱۱۴/ب بخون نشسته ام از خنجر جدائی تو ز پا فتاده ام از دست آشنائی تو ۱/

ذکر مولانا هدایت الله

صورت و سیرت دلکش داشته و به تقریب تجارت سیر عالم

(۱) ب م و ع ا: آوردن بار؛ اس: بار آوردن؛ (۲) ب م و ع ا: که آرد؛ اس:
خشکی آرد؛ (۳) ب م و اس: مولانا محمد شریف صدر از؛ ع ا: ملا محمد شریف
از اند جانست؛ (۴) اس: فضایل بسیار کسب نموده؛ (۵) اس: بشعر انتقائی
دارد و این مطلعش را به بخارا؛ (۶) اس: گفته به بخارا فرستاده؛ (۷) اس:
قصیده مصنوعه خواجه سلمان را تتبع نموده است؛ ب م و ع ا ندارد؛
(۸) ب م و ع ا: ذکر مولانا هدایت الله؛ اس: در جانی دیگر نوشته آید
مولانا هدایت گیلانی؛ (۹) اس: صورت خوش؛ (۱۰) اس: به تجارت مشغول
بوده پیوسته سیری نموده؛ ع ا: سیری نموده؛

مذکر احباب

می نمود، و امیر طاهر نجار^۱ که^۲ به شعر سری و از شاعری خبری دارد^۳
اورا می ستوده، و این^۴ غزل از سخنان اوست .

غزل:

غنچه و سرو کار آن قسد و دهن نمی کند
سرو نمی خرامد و غنچه سخن نمی کند
خط ترا به مشک چین نسبت اگر کم خطا است
آنچه خط تو می کند مشک ختن نمی کند
از غم دوری تو جان دمبدم آیدم به لب
آه که آگهت کسی از غم من نمی کند
گرد مخالف از رخس پاک^۵ نمی شود به حشر
آن که ز خاک کوی تو عطر کفن نمی کند
چند هدایت این همه ناله جان گداز دل
آنچه دل تو می کند مرغ چمن نمی کند

ذکر جمیل میر^۶ اللہی

اللہی از بدخشانش است . وقتی که میر ندیم بیگ^۷ مولانا خرابی را

(۱) ب م : بحار ؛ ع : انجاری، اس : نجار ؛ غالباً نجار ؛ (۲) ب م و اس : که به شعر
سری النخ ؛ ع : نجاری او را بسیار ستوده ؛ (۳) اس : خبری داشت این غزل او را
بفقر آورد . (۴) ب م و ع ا : و این غزل از سخنان ؛ (۵) ب م : آن
که ؛ ع ا : آه که ؛ (۶) ب م : نمی شود به حشر ؛ ع ا : اگر نمی شود ؛ (۷) ب
م : اللہی ؛ ع ا : اللہی ؛ اس : اللہی ؛ (۸) ب م : میر ندیم بیگ ؛ ع ا و اس :
میر ندیم ؛

مذکر احباب

قاضی کولابہ ساختہ بود، میرالہی این قطعہ را گفت .

قطعہ:

غنچہ چو بگرفت جهان را تمام . نغمہ سرای بسہ ربابی رسید
ملک چو آدر دست ندیم اوفتاد . کار شریعت بسہ خرابی رسید

ذکر عہدی تبریزی

از شاعران نورسیدہ است . سخنش بی چاشنی نیست ، و این
مطالعش بغایت نیکو واقع شدہ است .

مطلع:

خار غم کی ز دل چاک من آید برون

بعد مردن مگر خاک از من آید برون

ذکر مولانا یوسف خطائی

از طالب علمیان مشہور است در شعر مناسبت قوی داشته و این
غزلش در السنۃ شعرا مذکور .

(۱) ب و ع ا م : کولابہ ؛ اس : کولاب ؛ (۲) ع ا : ساختہ بودہ این قطعہ
را گفتہ بودہ ؛ اس : ساختہ میر این قطعہ را گفتہ بودہ ؛ (۳) ب م : در دست ؛
اس : بردست ؛ (۴) ب م و ع ا : عہدی تبریزی ؛ اس ندارد ؛ بیشتر ذکر
مولانا عہدی آمدہ آن ہم مختلف البیان ؛ (۵) ب م : مشہور است و این غزلش ؛
اس : در شعر مناسبت قوی داشتہ ؛ (۶) ب م و ع ا : مذکور ؛ اس :
مذکور است ؛

غزل:

چو شمع پا منه ای گل به مخمل همه کس
 منه چو لاله دگر داغ بر دل همه کس
 تو سروی گلشن نازی به هر طرف مخرام
 مشو چو نخل قد خوش مائل همه کس
 چو لاله چهره میفروز ماه من همه جا
 چو غنچه لب مکشا در مقابل همه کس
 / چنان در آتش هجرم کباب شد جگرم
 که سوخت بهر من ناتوان دل همه کس
 مرو زمی کده یوسف به کوی زهد و صلاح
 کشاید از در میخانه مشکل همه کس

ق ۱۱۵/الف

ذکر مولانا فضلی نوشاد

از شاعران نورسیده 'پرکار است' و به گفتن اشعار مشکله مشهور
 گویند؛ قصیده در مدح سلطان سعید خان گفته که از مصارع اول
 تاریخ تولد؛ حاصل می شود و از مصارع ثانی تاریخ جلوس؛ اما به نظر
 (۱) ب م: پرکار؛ ع او اس: پر زور؛ (۲) ب م: گویند قصیده الخ، ع ا:
 شنیده شده که در مدح... قصیده گفته؛ اس: قصیده در مدح... گفته؛
 (۳) ب م: سلطان سعید سلطان؛ ع ا: سلطان سعید خان؛ اس: سلطان
 سعید خان خلد الله ملکه؛ (۴) ب م: حاصل می شود؛ ع او اس: تولد از
 مصارع ثانی... حاصل می شود؛ (۵) ب م: اما به نظر نیامده؛ ع ا: ندارد؛

مذکر احباب

تیامده و این بیت چهار بحری از اشعار سنجیده پسندیده اوست .

بیت :

ایسته لعل تو و تنگ شکر شکر لعل تو و آب حیات
آو این چهار بحری را این فقیر نیز به تقریبی گفته بود .

بیت :

طولی قسد تو و سرو چمن نائفه خال تو و مشک ختن

ذکر مولانا بابای بلخی

طبع خوب و اشعار مرغوب دارد ، و این مطلعش نیکو واقع شده .

مطلع :

مژگان تو دود از دل پر درد بر آورد

تیرت ز تن خاکی من گرد بر آورد

ذکر عبدالله حلوائی

مشهور است که حاکم مشهد جشنی عظیم ساخته بود نو روزی

حاصل می شود و این بیت ؛ اس : اما معلوم فقیر نیست که چگونه گفته است ؛

(۱) ب م : و این بیت چهار بحری الخ ؛ ع ا ؛ و این بیت از اشعار پسندیده

اوست ؛ اس : و این ز اشعار سنجیده اوست در چهار بحر می توان خواند ؛

(۲) ب م و ع ا ؛ ایسته لعل الخ ؛ اس : بته تنگ و تنگ شکر ؛ (۳) ب م : و این

چهار الخ ع ا ؛ و این چار بحری را به تقریب فقیر مطلع گفته بود مؤلفه ؛ اس :

و فقیر نیز به تقریبی این مطلع را گفته بود و در چهار ؛ (بحر) نیز می توان خط (۴)

خواند ؛ (۴) ب م : خاک تو ؛ ع او اس : خال تو ؛ (۵) ب م و اس : مولانا ؛

ع ا ؛ ملا ؛ (۶) ب م و ع ا ؛ مشهور است ؛ اس : مشهور است ؛ (۷) ب م :

مذکره احباب

می کرده است هر کسی در خور دست رس خود در زیب و زینت سعی
می نمود و او را به جهت فقر و فاقه به هوای دل دست رسی نبوده و این
مطلع را گفته به حاکم فرستاده.

بیت :

نوروز رسید و دل ما بی هوسی نیست

افسوس که ما را هوسی^۱ دست رسی نیست

حاکم را خوش آمده و تمام اسباب نوروزی را باو بخشیده و در آن^۲
زمان بسیار خورد سال بوده .

ذکر مولانا شریف^۳ تبریزی

از شاعران مشهور عراق و آذربایجان است، و راستی طبعش
را کوچک و بزرگ اصفهان و عراق همه می دانند، و کسی درین
نغمه مخالف نیست، چون قمری بطوق خدمت را بگردن گرفته

== که حاکم ... دست رسی نبوده؛ ع: ای گویند که حاکم مشهد جشنی عظیم
ساخته نوروزی می کرد و هر کس مقیدار دس رس خود ... هوای دل
رسی نبوده؛ ا س: روز نوروز حاکم جشن عظیم ساخته بوده و نوروزی
کرده هر کس در خور دست رس خود در زیب و زینت سعی نموده بوده
او را به جهت فاقه به هوای دل دست رسی نبوده؛ (۱) ب م و این مطلع
را الخ؛ ع: ... به حاکم فرستاده؛ ا س: ... بخاک نموده؛ (۲) ا س: رسیده
دل ما هوس؛ (۳) ع ا و ا س: به هوس؛ (۴) ا س: بسیار خوش؛ (۵) ا س:
و او بسیار الخ؛ (۶) ب م و ا س: احوال شریف تبریزی دارند، ع ا ندارد؛

مذکر احباب

ق ۱۱۵ / ب از صغرسن در کاشانه مولانا / لسانی می بوده، و در صحبتش فضیلت می اندوخته، و طوطی صفت زبان شکر ریز را در خانه او می آموخته، و چون در شاعری مهارتی پیدا بوده و اشتهار تمام یافته، سخنان که اتفاقاً سهواً بر زبان ملا لسانی گذشته بوده، و در بند اصلاح آن نشده و ملتفت نگشته، شریف آنها مخمس ساخته و سهواللسان نام نهاده.

بیت

کس نیاموخت علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نه کرد
هر چند که لا ثمرة فی الخلف واقع شده ثمرة این خلاف آن بوده که
هرگز شریف را غنائی دست نداده، و در پریشانی روزگار می گذرانیده
آخر که غنی شده تیغ اجل نخل حیاتش را قطع نموده، و از پای در
افکنده، و از امتعه دنیای دنی متمتع ناگشته، اکرامات سامی و انعامات
بهرامی را بگور برده، و بی بهره مانده.

(۱) اس: از صغرسن در خدمت مولانا لسانی فضیلت اندوخته زبان شکر ریز شعرا را از وی آموخته چون در شعر مهارتی پیدا کرده و اشتهار تمام یافته به غنائی که بر سبیل سهواً بر زبان ملا گذشته آن را مخمسی ساخته و مجموع را «سهو اللسان» نام نهاده؛ (۲) اس: دست نداده وقتی که غنی شده اجل فرصت نداده که از متاع دنیا متمتع گردد بالاخر سهو سبیل سامی و اتهام بهرامی را بگور برده،

کند صید بهرامی یفکن جام جم بستان

که من 'پیمودم این صحرا نه بهرام است و نی گورش

اشعار خوب و گفتار مرغوب دارد .^۱ غیاث الدین کهره را هجو بوالعجب کرده^۲ است .

بیت:

کسی بچشم کبود تو کم نمودار است

چرا که آئنه ات^۱ در حجاب زنگار است

دو لاجورد نگین آند^۲ هر دو نا کنده

^۳ اگر کنند اشارت کتده بسیار است

و^۴ این غزل را نیکو گفته است مطلعش اینست .

مطلع:

هر کرا دیدم بدرد عشق محرم ساختم

خویش را در عاشقی رسوای عالم ساختم

(۱) ب م : پیموده ام ؛ اس : پیمودم ؛ (۲) ب م : یکی از وزرا هجو ؛ اس :

غیاث الدین کهره را ؛ کهره (ف) پروزن بهره - بزغاله شیر مست ص ۱۱۵۷

فرهنگ - آئنه راج ج ۲ ؛ (۳) ب م : کرده است ؛ اس : نموده و این بیت

از آن جمله است ؛ کسی که الخ ؛ (۴) اس : اندر غلاف زنگار ؛ (۵) اس : آند ؛

(۶) اس : اگر اشاره نمائی ؛ (۷) اس : و این غزل از بیخنان ملیح اوست

و نیکو واقع شده ؛ هر کرا دیدم الخ ؛

تبع را دیدم که از راز شب وصل آگه است

صبح چون نزدیک شد کارش به يك دم ساختم =

مذکر احباب

۱ در اردبیل مدفونست . اردبیل از توابع آذربایجان است . گویند در آنجا سنگی است . مشابه آهن زیاده دویست فن چون احتیاج باران شود ، و آن سنگ را به شهر آرند مازانی که آن سنگ در شهر باشد باران می بارد .

ذکر ملا غزالی^۲ مشهمدی

درین^۲ ایام سخنانش در میان مردم شهرتی دارد .^۳ اشعارش خوب است ، و این مطلع^۴ بدو منسوب است .

نظم :

دود آه^۵ دل من کین همه پرکاله دروست

گرد باد یست که صد برگ گل و لاله دروست

۶ خاتمه در ذکر اجداد و آباء و اعمام و اخوان^۷ و اقربای فقیر .

= از جهان با محنت بسیار رقم چون شریف

بر مراد خویش کاری در جهان کم ساختم

(۱) اس : در اردبیل الخ ؛ ب م ندارد ؛ (۲) ب م : ملا غزالی ؛ ع ا و اس :

ملا غزالی مشهمدی ؛ (۳) ب م : درین ایام الخ ؛ اس : در میان شعرا شهرتی

پیدا کرده ؛ (۴) اس : اشعارش بی چاشنی نیست ؛ (۵) اس : از و منقو است ؛

(۶) ع ا و اس : از دل من ؛ (۷) ب م و ع ا احوال ، ملا طریقی ندارد ؛

اس : ملا طریقی ؛ (۸) ب م : احوال ؛ ع ا و اس : اخوان ؛

مذکر احباب

ذکر جمیل زبده^۱ الاولیاء والاقطاب^۲ خواجه عبدالوهاب^۳ ولد امجد^۴
حضرت سلیمان^۵ خواجه اند^۶ و به حسب باطن تربیت از والد بزرگوار خود
یافته اند، و ایشان مرید^۷ والد خود یحیی خواجه^۸ و ایشان مرید پدر
خود^۹ هارون خواجه و ایشان مرید پدر خود^{۱۰} شیخ محمد خواجه و ایشان
مرید پدر خود شیخ صدرالدین^{۱۱} خواجه و ایشان مرید^{۱۲} والد شریف
خود^{۱۳} حضرت زنگی اتا^{۱۴} قدس سره^{۱۵} بعد از نقل حضرت حکیم

(۱) ب م و ع ا: زبده الاولیاء؛ اس: نتیجه المشایخ؛ (۲) ع ا: خوجه؛
(۳) ع ا: قدس سره؛ (۴) اس: ولد شریف؛ (۵) ع ا: خوجه؛ (۶) اس:
اگر چه به حضرت امیر عبد الله بزدهش آبادی اثابت نموده اند، اما تربیت باطن از
والد خود یافته اند و سلیمان خواجه مرید والد خود یحیی خواجه اند و ایشان مرید
والد خود هارون خواجه اند، و ایشان تربیت از والد امجد خود شیخ محمد خواجه
یافته اند، و ایشان نظر قبول از پدر خود صدرالدین خواجه و ایشان مرید
والد خود حضرت قطب الاقطاب زنگی اتا قدس سره اند؛ (۷) ع ا: خوجه؛
(۸) ب م: هرون؛ (۹) ب م: شیخ محمد خواجه ندارد؛ از ع او اس نوشته
آید؛ (۱۰) ع ا: خوجه؛ (۱۱) ب م: والد شریف خود؛ ع ا: پدر خود؛
اس: والد خود؛ (۱۲) اس: حضرت قطب الاقطاب؛ (۱۳) ع ا: اتا قدس
سره اند؛ (۱۴) اس: و حضرت اتا نسبت فرزندگی با نام محمد حنفی دارند.
به صحبت رسیده که روزی حکیم اتا در پیش زوجه خود عنبر اتا که دختر بقرا خانست
پای خود را در از کرده اند بواسطه سبزی رنگ پای ایشان خانم تبسمی کرده
اند. ایشان فرموده اند که بعد از ما ترا کسی خواهد که از ما سبز تر
باشد. وقتی که زنگی اتا به تقریب حکیم اتا به خوارزم رفته اند، خانم را

اتا زنگی^۱ انا به خوارزم رفته، و حرم محترمه حکیم اتا را که دختر بغرا خان ست و به عنبر اتا مشهور بقید نکاح خود آورده اند و صاحب رشحات بغرا خان را براق خان نوشته، و از ایشان اولاد امجاد ظاهر شده اند، و بعضی از اولاد ایشان همانجا ساکن گشته اند، و اجازه سید اتا که خلیفه چهارم زنگی اتا بند از والد عالیشان خود تاج خواجه نیز تربیت یافته اند، و ایشان مرید والد خود عبد الملک^۲ خواجه اند، و ایشان مرید پدر خود منصور اتا و ایشان مرید^۳ والد خود زبده اصحاب ارسلان باب اند.

= خواستگاری نموده اند ایشان روی را گردانیده اند. گردن ایشان کبج مانده حضرت اتا ازین بیخنان نهان باو داده اند و حضرت سید اتا بشفاعت عنبر اتا درجه ارشاد از حضرت زنگی اتا یافته اند. صاحب رشحات نوشته است که عنبر اتا دختر براق خان است. این نقل صحیح نیست و ایشان مرید حکیم اتا بوده اند اما به حسب معنی تربیت از والد خویش تاج خواجه نیز یافته اند؛

(۱) ع: حضرت زنگی اتا بخوارزم رفته حرم محترمه حکیم اتا که به عنبر اتا مشهور است بقید حیات . . . و صاحب رشحات براق خان نوشته از ایشان اولاد و امجاد شده و همانجا از اولاد ایشان ساکن شده اند و اجازه . . . حضرت سید اتا که خلیفه چهارم زنگی اتا بند بشفاعت خانم مذکور بوده، و ایشان مرید حضرت حکیم اتا اند و از والد عالی خود تاج خواجه نیز تربیت یافته اند؛

(۲) اس: و ایشان مرید والد خود عبد الملک خواجه بوده اند، و ایشان نسبت ارادت بوالد خود منصور اتا داشته اند، و ایشان بوالد بزرگوار زبده اصحاب ارسلان باب داشته اند که از کبار اصحاب رسول الله صلی الله و سلم اند؛ (۳) ع: خواجه بوده اند؛ (۴) ع: بوده اند؛ (۵) ع: پدر خود.

مذکر اصحاب

حضرت ارسلان باب از کبار اصحاب معمر حضرت رسالت پناهی محمد مصطفی اند صلی الله علیه و آله و سلم .^۱ بروایت مشهوره عمر شریف ایشان چهار صد سال بوده و بقولی دیگر هفت صد سال .^۲ نقلست که سرور کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات در یکی از غزوات می رفته اند، و در حبش نصرت مآثر ایشان عسرتی بوده .^۳ بعضی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم^۴ از جهت^۵ جوع بآن حضرت رجوع نموده اند،^۶ و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم / متوجه بعالم گشته اند^۷ تا گاه^۸ حضرت روح القدس جبرئیل امین علیه السلام ظاهر شده، و به جهت غذا غزوات

(۱) ع: ۱: از کبار اصحاب پیغمبر بهترین کائنات اند؛ (۲) ع: ۱: بروایت مشهور عمر ایشان . . . هفت صد سال بوده؛ اس: ندارد؛ (۳) ع: ۱: روزی سرور کائنات . . . بغزات می رفته اند؛ اس: روزی بهترین کائنات التحیات بغزات می رفته اند؛ (۴) ع: ۱: در حبش عسرتی بوده؛ اس: در حبش عسرت بوده؛ (۵) ع: ۱: بوده اصحاب . . .؛ اس: بوده اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین؛ (۶) ع: ۱: جهت جوع بآن حضرت رجوع کرده اند؛ اس: اظهار جوع کرده رجوع بدان حضرت نموده اند (۷) ب: م: رجوع؛ (۸) ب: م: و حضرت . . . گشته اند؛ ع: او اس ندارند؛ (۹) ع: ۱: حضرت روح الامین به جهت غذای غزات از بهشت . . . طبق خرما . . . و یک خرما . . . جبرئیل امین فرموده که این خرما نصیب احمد یسوی است که بعد از چند گاه به ظهور آمده، حکمت معلوم خواهد شد. باید که به مضمون . . .؛ اس: حضرت روح الامین از بهشت عنبر سرشت به جهت غذای غزات طبق خرما از بهشت آورده اند یک خرما . . . جبرئیل علیه السلام فرموده که . . . نصیب احمد بوی است و بعد از چندین گاه به ظهور خواهد آمد بمضمون کریمه (ان تودوا) الخ .

مذکر احباب

از بهشت عنبر سرشت طبق خرما آورده، يك خرما از طبق بر زمین افتاده، حضرت جبرئیل گفته که این خرما نصیب یکی از امتان تست که نامش احمدیسوی است و بعد از چندین سال به ظهور خواهد آمد، می باید که به مضمون (تودوا الامانات الی اهلها) این خرما را بصاحبش رسانند^۱ حضرت صلی الله علیه و سلم یاصحاب^۲ رضی الله عنهم فرمودند، یکی از شما^۳ باین امر قیام نمایند، هیچ يك^۴ جواب مبادرت نمودند^۵ باین امر بکنند^۶، حضرت رسول^۷ الله صلی الله علیه و سلم^۸ آن خرما بدست مبارك^۹ خود در دهن باب^{۱۰} ارسال نهاده اند و آب دهن مبارك^{۱۱} مطهر خود در^{۱۲} آن انداخته^{۱۳} فی الحال بر روی خرما^{۱۴} پرده ظاهر شده و علامت معرفت^{۱۵} سلطان را بایشان^{۱۶} تعلیم نموده اند، و به تربیتش امر

- (۱) ع: یعنی این خرما را؛ اس: این خرما بصاحبش؛ (۲) ع: او اس: و ایشان؛ (۳) ع: او اس: یاصحاب گفته اند؛ (۴) ب: م و ع: شما باین امر؛ اس: باید که باین امر؛ (۵) ع: او اس: هیچ کس بجواب؛ (۶) اس: ننموده؛ (۷) ب: م: گفت؛ ع: فرموده اند؛ اس: گفته اند؛ (۸) ب: م: نه اگر؛ ع: اگر عنایت ایشان؛ اس: لطف ایشان؛ (۹) اس: نماید؛ (۱۰) اس: رسالت؛ (۱۱) اس: و سلم خرما بدست؛ (۱۲) ع: گرفته؛ ب: م و اس: ندارد؛ (۱۳) ع: ایشان نهاده؛ اس: ایشان گذاشته؛ (۱۴) ع: اطهر را؛ اس: شریف را؛ (۱۵) ع: در دهن ایشان انداخته اند؛ (۱۶) ب: م و ع: فی الحال الخ، اس: ندارد؛ (۱۷) ع: او اس: پرده شده؛ (۱۸) اس: حضرت سلطان؛ (۱۹) ع: بدیشان تعلیم نموده =

مذکر احباب

فرموده^۱ و این قصه بطولها در کتب^۲ تواریخ مسطور است و در السنه
ثقات^۳ مذکور . القصه^۴ چون خدمت عبد الوهاب خواجه را دغدغه
طلب قوی شده ، والد شریف ایشان خواجه را بخدمت سید جید نقی^۵
نقی امیر عبد الله بزدهش آبادی قدس سره برده اند .^۶ امیر فرموده اند
که فقیر را باوجود وجود باوجود^۷ ملازمان قوت^۸ تربیت
ایشان نیست^۹ . خواجه^{۱۰} سلیمان فرموده اند که کار دسته
خود را نمی^{۱۱} برد شما^{۱۲} انابت بدهید .^{۱۳} خدمت میر انابت داده اند .

= اند ؛ اس : تعیین نموده بترتیبش ؛ (۱) اس : فرموده اند ؛ (۲) ب م : کتب
مذکور ؛ اس : در تواریخ مسطور است ؛ مرتب : کتب تواریخ مسطور
است ؛ (۳) ب م : ثقات عدول مذکور ؛ (۴) ع ا : چون عبد الوهاب
خواجه . . والد شریف ایشان را بخدمت سید جید نقی می^۵ بردش آبادی
برده اند ؛ اس : و عبد الوهاب خواجه از هر باب اکتساب علوم نموده ، ابواب
افاده را گشوده بوده اند . ناگاه دغدغه طلبه بخاطر خاطر ایشان راه یافته ، والد
شریف . . سید جید نقی نقی امیر عبد الله بزدهش آبادی به جهت انابت برده اند ؛
(۵) ب م : نقی امیر . . بزدهش آبادی طوسی قدس سره برده اند ؛ (۶) ب
م : خدمت امیر ؛ ع او اس : امیر ؛ (۷) ب م و ع ا : باوجود ؛ اس : باوجود ؛
(۸) ب م و ع ا : قوت تربیت ایشان ؛ اس : حد تربیت فرزندان شما ؛ (۹) ب
م : ایشان نسبت ؛ ع ا : ایشان نیست ؛ اس : شما نیست ؛ (۱۰) ب م و ع ا :
ایشان فرموده اند ؛ اس : خواجه سلیمان فرموده اند ؛ (۱۱) ب م : نمی تواند
براند ؛ ع ا : دست خود را نمی برد ؛ اس : دست خود را نمی توان برد ؛ (۱۲) ب
م : شما انابت بدهید ؛ ع او اس : انابت بدهید ؛ (۱۳) ب م : خدمت میر ؛ ع ا : میر ؛
اس : آخر برین قرار یافته که امیر انابت بدهند و خواجه ؛

مذکر احباب

ق ۱۱۷/الف

حضرت سلیمان خواجہ بر ناصیہ ایشان اچنانکہ برسم مشایخ ترک است
مقراض رانسیده اند، ز و بعد از تحقیق امرین خواجہ عبدالوہاب
بخلوت نشانیده اند، و باتفاق بہ تربیت مشغول شدہ اند، و در خلوت
روز بروز معاملات ظاہری روی در تناقص داشتہ . بخاطر ایشان خطور
کردہ کہ معلومات ظاہری معدوم می گردد، و هیچ معلوم نیست کہ از
عالم غیب چہ مفہوم خواهد شد . درین اندیشہ ناگاہ غیبی دست دادہ،
حضرت سلیمان خواجہ ظاہر شدہ، فرمودہ اند .

یست :

اگر چه صبر قیلماقی لبق خرج در و لیکن صبر مفتاح الفرج در

(۱) ب م : چنانکہ مشایخ ترک است ؛ ع ا : چنانکہ برسم البیخ ؛ اس : مقراض
بر ناصیہ فرزند خود ؛ چنانچہ تائب مشایخ ترکست بر آند ؛ (۲) ب م و ع ا :
بعد از . . . خواهد شد ؛ ع اس : بعد از تحقیق امرین خواجہ تائب را بخلوت
نشانیده اند . در ایام خلوت رو برو معلومات ظاہری روی در تناقص داشتہ .
بخاطر خواجہ خطور کردہ کہ معلومات معدوم می گردد ؛ و معلوم نیست کہ
از غیب چہ روی نماید ؛ (۳) ب م : تحقیق ؛ ع ا و اس : تحقیق ؛ تائب ؛
(۴) ع ا : درین اندیشہ غیبی البیخ . اگر چه صبر قیلماقی دور . و لیکن صبر
مفتاح الفرج دور ؛ اس : درین اندیشہ غیبی دست دادہ و حضرت سلیمان
خواجہ شدہ بلنظ ترکی گفته اند ؛

کہ او معلوم . . . اگر چه صبر قیلماقی لبق خرج دور

و لیکن صبر مفتاح الفرج دور ؛

چون

مذکر احباب

۱ چون خدمت میر فرموده اند که واقعه را بگوئید ، ایشان از حجاب سرپوش افکنده اند . حضرت میر گفته اند که ظاهراً شما از سلوک ملامتی حاصل شده ، و آن بزرگ دین رهبری نموده اند ، بخدمت در آئید ، چون قدم به خلوت نهاده اند ، آنچه دیدنی بود دیده اند ، و به مقصود رسیده .
اللهم ارزقنا اطوارهم .

بیت :

اوحدی شصت سال سبختی دید تا شبی روز نیک بختی دید

بعد ازین واقعه حضرت ۱ میر به یکی از مریدان خود خط ۲ ارشاد می نوشته اند . در اثنای کتابت ۳ از عالم غیب مامور گشته اند که اول خط

(۱) ب م : چون خدمت میر . . نیکبختی دید ؛ ع ا : چون خدمت میر . . .
سر در پیش افکنده اند . . رهبری نموده بخلوت در آمده اند چون قدم . .
به مقصود رسیده نظم : اوحدی . . نیکبختی دید ؛ اس : چون میر خواجه را
دیده اند ، گفته اند واقعه را بگوئید ایشان از حجاب سرپوش افکنده اند . میر
فرموده اند ظاهراً شما را کار خود ملامتی واقع شده . از آن بزرگ دین هدایت
نموده اند که به خلوت در آئید . چون قدم به خلوت نهاده اند ، آنچه دیدنی
بوده دیده اند ، به مقصود رسیده سه اوحدی . . نیک بختی دید ؛ (۲) ب م
و ع ا : به یکی ؛ اس : بیگی ؛ (۳) ب م و اس : خط ارشاد ؛ ع ا : خط ارشادی ؛
(۴) ب م : در اثنای کتابت الخ ؛ ع ا : کتابت مامور شده اند که اول الخ ؛
اس : در میان کتابت توقف نموده گفته اند که مامور شدم بدانکه اول خط
ارشاد عبد الوهاب را بنویسم ، و بعد از آن این خط را تمام سازم ، و چنان
کرده اند فقیر .

مذکر احباب

ارشاد عبدالوهاب را به نویس . چنان کردند ، و ایشان را بطور سلسله اجداد اجداد ایشان امر فرموده ^۱ اند فقیر خط ارشادی که جناب عبدالوهاب خواجه به ^۲ نیاز شیخ نوشته بودند ، دید . و خدمت ^۳ عبدالوهاب خواجه را مریدان وافی الاخلاص و کافی الاختلاص در امصار بلاد بسیار اند ^۴ و فضائل ^۵ آن یشمار . ^۶ کسب علوم ظاهری را در خدمت قدوة العلماء مولانا حسین خوارزمی ^۷ نموده اند و بافاده طلاب اشتغال می فرموده اند ، و در فنون شعر / وقوف تمام داشته اند ^۸ . گاهی جواهر ^۹ غیبه را در سلك نظم منتظم می گردانیدند ^{۱۰} . ^{۱۱} دیوان شعر ترکی فارسی دارند ، ^{۱۲} و این غزل از کلام بلاغت نظام ایشان است .

- (۱) ع : ا : نموده اند فقیر ؛ (۲) ب م : به نیاز شیخ ؛ ع ا و اس : بنیاز شیخ ؛
 (۳) ب م : دید ؛ ع ا : دیده بود ؛ اس : مطالعه نموده بود . (۴) ب م : خدمت
 عبدالوهاب خواجه مریدان ؛ ع ا : و خواجه را مریدان ؛ اس : خواجه مذکور
 را مریدان و معتقدان بسیار است ؛ ع ا : ب م و ع ا : وافی الاخلاص الشيخ ؛
 (۵) ب م : اند ؛ ع ا : است ؛ (۶) ع ا و اس : فضائل ایشان ؛ (۷) ب م و ع ا :
 کسب علوم الشيخ تا فرموده اند ؛ اس : ندارد ؛ (۸) ع ا : نموده بوده اند
 و بافاده اشتغال می نموده اند ؛ (۹) ب م و اس : داشته اند ؛ ع ا : داشته ؛
 (۱۰) ب م : جواهر غیبیه ؛ ع ا : در غیبیه ؛ اس : واردات غیبیه ؛ (۱۱) ب م :
 دیوان شعر الشيخ ؛ ع ا : و بزبان ترکی و فارسی دیوانی ترتیب داده اند ؛ اس :
 ندارد ؛ (۱۲) ب م و ع ا : و این غزل الشيخ ؛ اس : و این غزل از سخنان عرفان
 آمیز معرفت انگیز ایشان است و نیکو واقع شده ؛

مذکر احباب

غزل:

عارفان گر تقی پستی خود بردارند
همه آدر عشق تو منصور صفت بردارند
سر بلندانی که بدرگاه تو دارند سری
کی سرخویش به فردوس فرومی آرند
هوس آوصل تو هر تاجوری را نرسد^۱
این هوا نیست که خاصان تو در سر دارند
آتش زادی ایمن نه به موسی شده خاص
کاندرین^۲ بادیه موسی صفتان بسیار اند
عارفا درج حقایق بر عارف بکشایند^۳
کاهل تقلید نه شایسته این^۴ اسرار اند
^۵ و این مقطع ترکی نیز از کلام بلاغت فرجام ایشان است .
^۶ عیب ایتما سکوت یا فراعندیک میراث عارف
کیم یا فراقی پیلی دور باد خزانیم

(۱) ب م و ع ا: پستی؛ اس: هستی؛ (۲) ب م و ع: در؛ اس: از؛ (۳) اب
م؛ ع او اس: تیغ؛ (۴) ب م و ع ا: نرسد؛ اس: نرسید؛ (۵) ب م:
کاندرین؛ ع او اس: که درین؛ (۶) ب م و ع ا: عارفا؛ اس: غازه؛ (۷) ب
م و اس: اسرار اند؛ ع ا: دیدارند؛ (۸) ب م و ع ا: و این مقطع ترکی السخ؛
ع ا: بلاغت نظام؛ اس: و این نوع نیز از مقالات شیرین ایشان است؛
(۹) ع ا: عیب ایتما سکوت یا فراعندیک تیرا یا عارف . کیم یا فراقی ببلند
و ریاد خزانیم؛

در سن هشتاد بوده اند که شاهباز روح پرفقوح ایشان بلند پرواز گشته در ولایت نسا در قریه اسفرزان در جوار والد خود مدفونند.

اذکر جمیل نتیجه الاقطاب و السادات شیخ علی خواجه

اکبر اولاد حضرت عبد الوهاب خواجه اند، و خواجه در وقت ارتحال شیخ علی خواجه را خلیفه بی خلاف ساخته اند، و همگی اصحاب خود را بایشان سپرده، بعد از آن به صحبت شریف شیخ حاجی محمد نیز مشرف گشته، مدتی بریاضت مشغول بوده اند، با اجازه شیخ خلق

- (۱) ب م : در سن هشتاد الخ ؛ ع ا : در سن هشتاد شاهباز... در قریه اسفرزان در جوار والد عالی خود مدفون گردیده اند ؛ اس : به سن شریف ایشان هشتاد رسیده بود شهباز روح پرفقوح ایشان بلند پرواز گشته است مرقد منور شان در ولایت نسا در قریه اسفرزان در جوار والد شریف ایشانست ؛
- (۲) ب م و ع ا : نتیجه الاقطاب الخ ؛ اس : نتیجه المشایخ و السادات ؛ (۳) اس :
- بن عبد الوهاب خواجه ؛ ع ا : بن عبد الوهاب قدس سره ؛ (۴) ب م و ع ا : خواجه در وقت ارتحال الخ ؛ اس : در هنگام ارتحال والد شریف شان خواجه را بی خلاف خلف خود ساخته همگی اصحاب را به بیعت ایشان الخ ؛
- (۵) ب م : شیخ علی خواجه خلیفه بی خلافت ساخته اند و الخ (۶) ع ا : سپرده اند (۷) ب م : بعد از آن الخ ؛ ع ا : بعد از آن ... حاجی محمد قدس سره ... گشته و شیخ ایشان را بشرف اجازت معزز گردانیده اند و مدتی خواجه خلق را بخود دعوت نموده ؛ اس : بعد از آن به صحبت شریف شیخ حاجی محمد قدس سره مشرف گردیده شرف خلافت معزز گشته اجازت کل حاصل =

مذکر احباب

را بحق دعوت نموده^۱ در مسند خلافت^۲ تمکن نموده اند / صفات حمیده ق ۱۱۸/الف
و آنصائل پسندیده بسیار داشتند^۳ و اوقات شریف طلاب را ضائع
نمی گذاشتند^۴ و از جمله مواهب الیه بدان مخصوص گشته بودند^۵ خرقه
مبارک حضرت رسالت پناهی بود^۶ صلی الله علیه و سلم که از جانب^۷
والده شریفه ایشان که^۸ از اولاد مرتضی اعظم مجتبی اکرم^۹ حضرت^{۱۰}
سید جید میر جلال کرمانی اند^{۱۱} بدیشان رسیده بود^{۱۲}، و سلاطین عظام
و خواقین کرام^{۱۳} زیارت آن خرقه مشرف شده بودند، هر چند تامل

== کرده اند صفات حمیده؛

- (۱) ب م: رسید؛ ع ا: در مسند؛ (۲) ب م: تمکن نموده اند؛ ع ا: متمکن
بوده؛ (۳) ب م: خیال پسندیده؛ ع ا و اس: خصائل پسندیده؛ بسیار؛ (۴) ب
م و ع ا: داشتند؛ اس: داشته اند؛ (۵) ب م و ع ا: گذاشتند؛ اس:
گشته اند؛ (۶) ب م: خرقه؛ ع ا: مباد که؛ اس: مبارک؛ (۷) ب م:
بود صلی الله الخ؛ ع ا و اس: صلی الله علیه و سلم بود؛ (۸) ب م: از جانب
والده شریفه ایشان که؛ اس: که از والد و والده ایشان از اولاد الخ؛
(۹) ب م: ایشان از نسل؛ ع ا: ایشان که از نسل؛ اس: ایشان از اولاد
حضرت؛ (۱۰) ع ا و اس: مکرم؛ (۱۱) ع ا: حضرت سید جید جلال کرمانی؛
اس: سید جلال کرمانی (نسخه بر حاشیه کرمانی)؛ (۱۲) ب م و ع ا: اند؛
اس: بودند؛ (۱۳) ب م و ع ا: رسیده بود؛ اس: رسیده بودند؛ (۱۴)
(۱۴) ب م: زیارت آن خرقه الخ؛ ع ا بطواف آمده ابواب نیازمند مفتوح
می داشتند فقیر بدوئت ضواف آن مشرف شده بود هر چند که تامل می نمودند
معلوم نمی شد که از کدام جنس است؛ اس: ابواب نیازمندی مشتوح ==

مذکر احباب

می نمودند معلوم نمی شد که از کدام اجنس است. او ایشان بیشتر اوقات در میان الوس صائین خان می بودند. بدان جهت که آن جماعت را بدیشان ارادت موروثی است او گاهی بگفتن شعر مشغولی می نمودند؛ و این مقطع از کلام در بار گوهر نثار ایشان است.

مطلع:

ز ظلمت شب هجران مترس ای شوقی که آفتاب حقیقت همیشه تابان است
در سن شصت و سه سالگی در اعرجه بجوار رحمت الهی پیوسته،

== نداشته اند (۹) فقیر بطواف مشرف گشته بود هر چند تأمل کرده می شد معلوم نمی گشت که از کدام جنس باشد.

(۱) ب م: کدام جنس (۹) است (۲) ب م: و ایشان بیشتر البخ؛ ع: بیشتر در میان الوس. هست؛ اس: بیشتر خواجه مشار الیه در میان اولوس صائین خان بودند و آن مردم را بدیشان ارادت قویست؛ (۳) ب م: گاهی بگفتن شعر البخ؛ ع: بگفتن البخ؛ اس: بگفتن شعر اشتغال می نمودند و دیوان امیرشاهی را تتبع کرده بودند و این غزل شیرین از آن جمله است؛ ... باز ساقی و می ده از آن پیاله ما که شد ز روز ازل این نفس حواله ما؛ مدام خضام فرخنده نوال کرم. ز سفره از املح دهد نواله ما؛ و این مقطع از سخنان غریب دلفریب ایشان است ز ظلمت البخ؛ ب م: مطلع برای مقطع؛ (۴) ع: مالگی بجوار. . . پیوسته اند در آن وقت. . . نقابت پناهی. . . کتابتی نوشته بودند. . . اسب سفید و جامه سفید. از قبر خواجه می شنیدند. . . کتابت را. فقیر خوانده بود. . . از ثقات. . . ایشان آورد؛ اس: در اعرجه در شصت و سه سالگی. . . پیوسته اند. . . کتابتی نوشته فرستادند چون بخاک سپرده اند. . . متفرق شده. دو سوار سفید جامه ظاهر شده، بسر قبر فرود آورده اند و ذکر گفته چنانکه آواز =

و در آن وقت عالیجاه نقابت پناه سید جعفر خواجه بوالد فقیر خطی نوشته بودند که چون شیخ علی خواجه را در قبر نهادند و مردم متفرق شدند، دو سوار اسپ سفید و جامه سفید آمده، ذکر گفتند و آواز ذکر از قبر شیخ نیز می شنیدند و گفتند که ما اجداد ایشانیم، و کتابت را فقیر نیز خوانده بود و راویان نیز ثقات بودند. جناب میرم خواجه نعش والد خود را از انگرجه بجوار رحمت والد ایشان آورده است.

ذکر جمیل نتیجه الاوتاد و السادات پادشاه خواجه

برادر عینی شیخ علی خواجه اند. به فقیر می گفتند که در صغر سن حضرت رسالت پناهی را صلی الله علیه و سلم بخواب دیدم، دست مبارک خود را بر سینه من مالیده گفتند که ترا از مشاهیر سازم. بعد از مدتی کبک میرزا را دغدغه تسخیر اولوس صائن خان به

= ذکر را خادمان قبر شنیده اند. بعد فرموده اند که

بدوکان محبت پامنه ای بوالهوس کانبجا - خریدار متاع دوستی را دردی باید هارون خواجه و عبد الوهاب خواجه ایم. و کتابت فقیر خوانده بود... ثقات بوده اند میرم خواجه ولد شریف ایشان نعش مبارک ایشان را از آن موضع بجوار والد شریف ایشان آورده اند، آند راج جلد اول؛

(۱) ع: نتیجه الاولیای و السادات سید پاشا خواجه بن عبد الوهاب؛ اس: نتیجه المشایخ و السادات پادشاه خواجه بن عبد الوهاب خواجه؛ (۲) ع: ... مالیدند و گفتند که می خواهی که ترا از... در خواب دیدم دست مبارک بر سینه من مالیده گفتند که می خواهی که ترا الخ؛ (۳) ع: کبک میرزا را تسخیر اولوس صائن خان بخاطر... خواجه واسطه تسخیر... و از آن وقت به جهت... بسلاطین =

مذکر احباب

خاطر افتاد و چون اکثر آن جماعت مرید اجداد خواجه مشار الیه بودند خواجه را واسطه تسخیر ساخته در لباس صدارت تربیت نمودند و از آن وقت به جهت مہیات مسلمین بسلاطین اختلاط می کردند، و ایشان نیز خواجه را در کمال اعزاز رعایت کرده، به مناصب مناسب مثل شیخ الاسلامی ترقی نمودند، و این مطلع را بدان تقریب فرمودند۔

گرا چه اول صدر ایلاب پزنی بدنام است استیلار

لطف انیب آخر ہری دا شیخ الاسلامی استیلار

و مقصود ایشان از مناصب کارسازی خلق بود۔ وقتی کہ کستن

۔۔۔ مناصب مناسب معرزی نمودند و در فتح دویم ہری از صدارت بشیخ الاسلامی ترقی کردند و این مطلع را۔۔۔ فرموده اند؛ اس۔۔۔ کسینک میرزا۔۔۔ ز اداعیہ تسخیر اولوس صائن خان شدہ چون اکثر آن جماعت را باجداد خواجه مشار الیہ نسبت ارادت بودہ خواجه را در لباس صدارت تربیت نمودہ واسطہ تسخیر ساختہ اند۔۔۔ بہ جهت۔۔۔ بسلاطین۔۔۔ اختلاط می نمودہ اند۔۔۔ رعایت نمودہ بہ مناصب مناسب چون صدارت و جملۃ الملکی و شیخ الاسلامی۔ گرامی می داشتند در فتح روم و ہری ایشان را از صدارت شیخ الاسلامی ترقی کردند بدان تقریب گفتہ بودند؛

(۱) ع ا: گرچه اول صدر ایلاب پزنی بدنام ایقی لار

لطف انیب آخر ہری دا شیخ الاسلام ایقی لار

(۲) ب م: کستن قرا سلاطین سبب عارضہ بخلق نمی پرداختند۔۔۔ گذاشتند و اختیار در الخ؛ ع ا:۔۔۔ حضرت کیستن قرا سلطان بجمتہ۔۔۔ خوجہ۔۔۔ گذاشتہ اختیار در خانہ را اختیار نمودند و بمضمون: در عمل الخ؛ اس: حضرت۔۔۔

مذکر احباب

قرا سلطان بجهت عارضه بخلق نمی پرداختند، خواجه شیخ الاسلامی را گذاشتند، و اختیار در خانه را اختیار نمودند بمضمون این بیت که در عمل کوش و هرچه خواهی پوش تاج بر سر نسه و علم بردوش در هر لباسی که می بودند در سلسله الذهب حضرت خواجهگان قدس الله ارواحهم به مجاهده تمام مشغولی می نمودند، و حضرت قطب الاقطابی شیخ المکرم و مخدوم المعظم مولانا خواجهگی کاشانی قدس سره^۱ خواجه را در تصانیف شریف خود شاه باز بلند پرواز می نوشتند، و حال^۲ فقیر عالی جاه هدایت پناه میرزا شاه نقشبندی / که مجاز^۳ حضرت ق ۱۱۹ / آنف مخدومی مشار الیه^۴ بودند در سفر و حضر^۵ پیوسته به خواجه موانست

== کستن قرا سلطان بجهت عارضه می رفته نمی پرداخته . . . را گذاشته اختیار در خانه را قبول نمودند بجهت خدمت مسالین بمضمون این بیت در عمل الخ؛ اختیار بالکسر و حرف چهارم بای^۶ موحده خبر گرفتن و بمعنی امتحان و آزمودن؟ ص ۱۸ فرهنگ آند راج جلد اول؛

(۱) ع: ا: در هر لباسی - الذهب خواجهگان مجاهده مشغولی می نمودند و حضرت مخدومی مولانا خواجهگی قدس سره خواجه را در تصانیف خود . . . که محار مخدومی مشار الیه بودند و در . . . نمودند فرمودند که؛ اس: در لباس که بودند بسلسله الذهب خواجهگان بای است گشته به مجاهده و ریاضت مشغول . . . و حضرت مخدومی مولانا خواجهگی قدس سره در تصانیف خود خواجه شاهباز بلند پرواز می نوشتند خالوی فقیر عالی جاه . . . مجاز میر مخدومی مشار الیه بودند در سفر و حضر بخواجه موانست و مجالست می نمودند گفتند که شبی الخ؛ (۲) ع: ا: را؛ ب م و س ندارد؛ (۳) ب م و ع: ا: حال؛ اس: خالوی؛ مرتب: خال؛ (۴) ع: ا: محار؛ ب م و اس: مجاز؛ (۵) ب م: نمودند؛ ع: ا: و اس: بودند؛ (۶) ب م: پیوسته؛ ع: ا: =

مذکر احیاب

و مجالست می نمودند . می فرمودند که ^۱ شبی به تقریب عارضه خواجه
زیاده از چهل بار وضو ساختند ، و بعد از وضوی دو رکعت نماز شکر
وضو خواندند . صدق بر مزاج خواجه غالب بود ، و خدمت فقرا را
خالصا لرضا الله می نمودند ، و از اکثر فضائل باخبر بودند ، و بسه
تخصیص در فن شعر و انشا و مکاتیبی که بجانب حضرت پادشاه روم
خلد الله ملکه نوشته می شد . و ایشان انشا می کردند ، و آن خطوط را
حضرت خوانکار روم در خزانه می سپرده اند ، و طریق مصنوع را
در قصاید درین دیار ایشان ظاهر کرده اند ، و مدح عادل شاه سلطان

= و اس ندارد ؛

(۱) ع . . . عارضه خواجه زیاده از چهل بار وضو ساخته بعد از وضو شکر وضو
خواندند . . . الله می نمودند . . . باخبر بودند به تخصیص . . . انشا ، مکاتیبی که به پادشاه
روم نوشته . . . انشا ایشان می نمودند حضرت خوانکار در خزینه الخ ؛ اس ؛
گفتند که شبی به تقریب عارضه . . . چهل مرتبه وضو ساختند بعد از وضو شکر
وضو خواندند . . . بغایت غالب . خالصا مرضاة الله . . . و از اکثر فضائل باخبر بود
به تخصیص . . . انشا مکاتیبی که بیادشاه روم خلد الله ملکه نوشته می شد و ایشان
انشا نمودند و آن خطوط را به حضرت خوانکار التفات نموده در خزینه سپرده اند
و طریق مصنوع را در قصائد درین دیار . . . داده اند و در مدح
عادل شاه سلطان ؛

مذکر احباب

اقصیده مصنوعی گفته اند، مشتمل بر اکثر صنائع مشکله چون اظهار
مضمر و مقلوب مستوی و معا و مطلعش اینست . معا :

زار نالد دل من زانکه رسید است بجان

داد خواهست ده او را همه از عدل نشان

دیوان ترکی و فارسی دارند، و این غزل غرا از سخنان مرغوب مطبوع
نمکین ایشان است .

غزل :

خط تو چون ظلمات و لب تو آب حیات

چون خضر یافتم آب حیات در ظلمات

ببدم زلف تو افتاد باز مرغ دلم

عجب که باشد ازین دامگه امید نجات

سوال کشتن ما را اگر ز تو بکنند

درین غم که چه گوئی جواب در عرصات

(۱) ع مقلوب مستوی که بر معا مشتمل است معا زار
نالد داد خوانیت داده او را مطبوع ایشان است غزل - باز مرغ
دلم این غزل ترکی را بخدمت بابر بادشاه فرستاده اند غزل ؛ اس : قصیده
که غایتی مصنوعی گفته اند و اکثر صنائع مشکله مثل مقلوب مستوی
و از آن بر آورده اند و مطلع قصیده اینست زار نالد و این غزل از
سخنان مطبوع ایشان است ببدم زلف تو افتاد باز مرغ دلم بخدمت
ببر بادشاه فرستاده بودند بادشاه استحسن بسیار نموده .

مذکر احباب

مگو حدیث شکر در برابر دهنش
که پیش آن دهن از خجالت آب گشت نبات
چه حاجت است بخواجه طواف عمره و حج
که کوئی تست ورا همچو کعبه و عرفات
و این رباعی ایشان بغایت مشهور است، و در السنه خلق مذکور .

رباعی :

ق ۱۱۹/ب هرگز ز دماغ بنده بوی / تو نرفت وز دیده من خیال روی تو نرفت
در آرزوی روی تو بودم همه عمر عمرم همه رفت و آرزوی تو نرفت
و این غزل ترکی را باین رباعی بخدمت بابر بادشاه فرستاده اند ،
و ایشان بجز تحسین جوانی فرستاده ، و هو هذا .

غزل :

ا کوند وزا و قاتیم مینک هجر نیکدانا لون کچه دور
کچه هم زلفونک کسی حالیم پریشان کچه دور
اول که جانم من کچه دور شام وصالینسکی کوروب
ونی خوش و نی خوش ساعت نی آسان کچه دور
ا غبرین زلفونک خیالی دین کوز و مکای پری
پیل وای و ساعت و کون باری یکسان کچه دور

(۱) ع ا : کوندوزا اوقاتیم سنینک هجر میکندا نالان کچه دور ، کچه هم
زلفونک کسی حالیم پریشان کچه دور ؛ اول که جانمین کچه دور شام وصالینسکی
کوروب . و نی خوش وقت و نی خوش ساعت نی آسان کچه دور (۲) ع ا : =

مذکر احباب

روش اولغائی دولت وصلیندا هجران اختی
گر گناہم نے پیلب اول ماہ تابان کچہ دور
خواجہ بیکلیغ نالہ قبل زلفی قیتدین کچہ دور
کیم محل نالہ و فریاد و افغان کچہ دور

رباعی :

فریاد و فغان فیلو روا بلبل یلامین
تار تار دانیکان جفاسینی گل یلامین
مل بالجیفہ صبر اتیب تحمل یلامین
یوز شکر کہ بلبل و گل و مل یلامین
و در تتبع مخزن اسرار مقصد اطوار کتابی تصنیف کرده است
و این بیت از آن کتاب است .
تیل کیم ایماس ذکر و تہاق ایشی
نی دیب آنی آغریغہ الغار کشی

= عنبر زلفونک خیالمدین کوز و مکای اپری - پیل و آی و ساعت و کون پارجه
یکسان یکہ دور روشن اولغای دولب و ملینکدا ہجران آخشمی - کیم کنا
ہمدین لب اول ماہ تابان یکہ دور خواجہ بانکلنغ نالہ قبل زلفی نحمیدین یکہ لار
کیم محل نالہ و فریاد و افغان یکہ دور این رباعی را نیز فرستاده بود .

رباعی :

فریاد و فغان فیلو روا بلبل یلامین تابار تیکان جفاسینی گل یلامین
مل تلخیفہ صبر اتیب تحمل یلامین یوز شکر کہ بلبل و گل و مل یلامین =